



پدیده «دوزبانی» در مهدهای کودکان

مرکز ماد دوزبانه است!

مهسا شیخان

پیشینه

مطالعاتی

آموزش زبان بدان

معناست که مواد درسی در

قالب برنامه‌های درسی موازی در دو

زبان مورد نظر و در ساعات درسی عموماً یکسانی ارائه می‌گردد اما این پرسش مطرح می‌شود که این مهدکودک‌ها فعالیت‌های دو زبانه را در مراکز خود تا چه میزان عملی می‌کنند و پیش می‌برند. مشاهدات شخصی من به‌عنوان طراح مطالب درسی و مدرس زبان انگلیسی در یک مهدکودک دو زبانه حاکی از این است که آن مرکز خاص تنها کلاس‌هایی برای آموزش زبان انگلیسی ترتیب داده است و فعالیت‌هایش در قالب دو زبانه بودن عملاً مصداقی ندارد. با این حال، والدین قشر متوسط و البته مرفه اشتیاق وافری به این نوع مهدکودک‌ها نشان می‌دهند و اغلب با پرداخت هزینه‌های هنگفت کودکان خود را در این نهادهای «دو زبانه» ثبت‌نام می‌کنند.

چیز

خودنمایی می‌کند،

تبلیغ این مراکز در رابطه با آموزش زبان انگلیسی برای «کودکان سه تا پنج ساله» است و جالب توجه‌ترین مورد، «مراکز مهدکودک و پیش‌دبستانی دو زبانه» اند. عموماً مسئولان این مراکز به پرسش‌های مراجعان در مورد چگونگی فرایندهای یادگیری دو زبانه با این ادعا پاسخ می‌دهند که در فعالیت‌هایشان خدمات آموزش زبان خارجی بسیار ویژه‌ای به کودکان ارائه می‌شود و سطح فرایندهای آموزشی و یادگیری آن‌ها با این مراکز مشابه از نظر مواد و ساعت‌های درسی فوق‌برنامه بسیار متفاوت است. مفهوم ارائه آموزش زبان در قالب محیط‌های «دو زبانه» در قالب

کلیدواژه‌ها:

مراکز دو زبانه، زبان دوم،

زبان آموزی

اخیراً، در سطح تهران شاهد ظهور مهدهای کودک بی‌شماری هستیم که هر کدام با نماهای مختلف و رنگین جلوه جدیدی به کوچه پس کوچه‌های شهر داده و عموماً نمای ساختمان‌های قدیمی را با رونمایی دوباره تازه کرده‌اند. آنچه به‌طور اجمالی در تبلیغات و شعارهای این مراکز مطرح می‌شود، ادعای متحول ساختن شیوه‌های متداول آموزش و ارائه روش‌های «نوین» و «کارآمد» و عموماً «لذت‌بخش» برای یادگیری کودکان است؛ آنچه خود آن را «آخرین متدهای روز» می‌نامند در فضایی کاملاً «شاد». در میان این تبلیغات گوناگون آنچه بیش از هر

پر واضح است که آموزش زبان انگلیسی دست‌کم در شهر تهران گرایش و گفتمانی خاص را ایجاد کرده است. این گفتمان خاص، در خانواده‌های ایرانی از طبقات اجتماعی-اقتصادی متوسط و عموماً در طبقات مرفه جامعه مشاهده می‌شود؛ میل به آموزش زبان انگلیسی به کودکان، البته نه آن‌چنان وافر در خود کودکان بلکه تمایل شدید والدین به زبان‌آموزی کودکانشان.

مقاله حاضر می‌کوشد با نگاهی دوباره به فعالیت‌های مهدکودک‌ها و مراکز پیش‌دبستانی از آنچه این مراکز با صفت «موفق» از آن یاد می‌کنند، نیز چالش‌های موجود در این مراکز که اغلب کودکان با آن‌ها مواجه‌اند و توقع بالای والدین از نتیجه فعالیت‌ها و البته نقش سیاست‌بازانه، قدرت‌مدار و کنترلی مسئولان این نهادها را با نگاهی متفاوت روایت کند. بدین ترتیب، اینکه اصولاً چه ساز و کارهایی باعث ایجاد چنین رویکردی به مقوله زبان‌آموزی شده و چه لایه‌ها و فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این رویکرد را ایجاد کرده‌اند و البته، اینکه رویکرد حاضر در نوع خود آیا تنها عکس‌العملی فراگیر در تقابل با دنیای فناوری و اطلاعات است یا نه، نیز در جای خود قابل بحث است. اما بحث اصلی این مقاله بررسی سازوکارهای یادگیری زبان در این مهدکودک است که نه تنها آزاداندیشانه، نقادانه و مبتنی بر مفاهیم «نوین» و دست‌کم «کنونی» سوادآموزی نیست بلکه به شیوه‌ای کاملاً سنتی سعی در رفع تکلیف این مرکز به‌عنوان یک مرکز «دو‌زبانه» دارد. □

این مهدکودک و مرکز پیش‌دبستانی در یکی از محله‌های شمالی تهران در نزدیکی کوه‌های دربند از آب و هوایی کاملاً عالی و البته محیطی بسیار آرام و سرسبز بهره می‌برد. حیاط مهدکودک بخشی از یکی از باغ‌های قدیمی تهران است و ساختمان سفید رنگ دو طبقه با قدمت بیش از چهل سال با انحنایی در جلوی ساختمان و پنجره‌های بزرگ چوبی سفید رنگ، نما

و معماری ساختمان‌های ۴۰-۳۰ سال پیش را به یاد می‌آورد. کودکان سه تا پنج ساله و اغلب از طبقات مرفه جامعه در این مهدکودک و مرکز پیش‌دبستانی ثبت‌نام می‌کنند و والدین آن‌ها حاضر به پرداخت هر گونه شهریه اضافه برای هر چه بهتر کردن تجربه‌های کودکان خود هستند. ظاهراً، مهدکودک نیز در این رابطه از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کند و دائماً در حال برگزاری جلسات مختلف و تحمیل هزینه‌های جدید، پذیرا و مجری پیشنهادهای والدین مبنی بر برگزاری کلاس‌های فوق‌برنامه است. با این حال، فضای تعلیم و تربیت و آموزش در آنجا با فضای یک مدرسه دولتی معمولی تفاوت چندانی ندارد، به‌جز ساعت‌های فشرده و فعالیت‌های خسته‌کننده گوناگون همچون مجسمه‌سازی، سفال‌گری، موسیقی، ژیمناستیک که اغلب باشتاب هم انجام می‌گیرند تا برنامه طبق زمان‌بندی پیش رود. در این میان، ساعت‌های آموزش زبان انگلیسی جالب توجه است. من در اینجا روایتی کوتاه از ساعات آموزش زبان انگلیسی بر مبنای مشاهدات خود نقل می‌کنم که برای کودکان سه ساله در هر صبح طی ۴۵ دقیقه ارائه می‌شود. کودکان دو تا سه ساله معمولاً بسیار کم صحبت می‌کنند و در اوایل صبح با چهره‌های خواب‌آلود به این کلاس انتقال داده می‌شوند. کتاب انگلیسی‌ای که برای آموزش به این کودکان به‌کار می‌رود، عبارت است از جزوه‌ای سیاه و سفید، کپی شده، با اشکال بسیار بزرگ که مربی زبان انگلیسی این مرکز آن را تهیه کرده و در تمامی ساعات تدریس در اختیار خود مربی است. معلم در طول ساعات آموزش زبان انگلیسی با اشاره به آن اشکال بی‌رنگ- که عموماً نقاشی‌های خودش هستند- سعی در آموختن مفاهیم و لغات جدید زبان انگلیسی دارد. او آموزش زبان را به شیوه‌ای کاملاً سنتی- پرسش و پاسخ- هدایت می‌کند و بچه‌ها تنها به این سؤالات پاسخ می‌دهند: «What's this». این فعالیت در حالی شکل می‌گیرد که بچه‌ها دور نیمکتی تنگ و کوتاه نشسته‌اند

و حتی نمی‌توانند به راحتی جابه‌جا شوند. مربی زبان انگلیسی این مرکز هیچ سابقه مطالعاتی در امر آموزش زبان انگلیسی ندارد و مطالبی را که به‌صورت تجربی و در جریان یادگیری زبان انگلیسی در مؤسسات خصوصی آموخته است، به بچه‌ها ارائه می‌کند. با اینکه کلاس این کودکان پر از اسباب‌بازی‌های رنگارنگ و متنوع است و مربی می‌تواند از آن‌ها به‌عنوان منبعی بسیار غنی برای آموزش مفاهیم گوناگون به‌کار بگیرد، در آموختن رنگ‌ها به زبان انگلیسی تنها به دو مداد رنگی بسیار کوچک اکتفا می‌کند و برای حصول اطمینان از اینکه یادگیری در کودکان اتفاق افتاده است یا نه، همان دو را به‌کار می‌گیرد. این در حالی است که برای مثال **پارسا** که کودکی سه ساله هست در یادآوری نام رنگ‌ها به زبان فارسی نیز کمی تأخیر دارد و **آرش**، کودکی که مدام برای مادرش دلتنگی می‌کند، مورد غضب معلم قرار می‌گیرد و از کلاس بیرون رانده می‌شود. این روایت چه چیزی را جلوی چشمان شما ظاهر می‌کند؟ آیا به یاد تجربه‌های زبان‌آموزی خود در مدارس راهنمایی نمی‌افتید؟ به‌نظر شما این روش با روش‌های سنتی و قدیمی زبان‌آموزی چه تفاوتی دارد؟

در تغییر این شرایط و ارائه مطالب و برنامه‌ریزی درسی زنده‌تر و مرتبط با محیط اطراف کودکان، نشست و ایستادن در یک دایره فرضی- که خود کودکان آن را شکل می‌دادند- و نیز خواندن اشعار ساده انگلیسی به کمک مربی جدید و یافتن اشکال مشابه با الفبای انگلیسی در محیط پیرامون و یا رنگ‌ها و مفاهیم مرتبط با محیط زندگی کودکان در محیط کودکان به‌عنوان راهکارهایی برای ارائه سوادآموزی نقادانه (فریر، ۱۹۹۲) ارائه شدند. کودکان از این تغییر شرایط خوشحال بودند. با نشست و ایستادن در دایره‌های یادگیری هم می‌توانستند حالت‌های راحت‌تری از یادگیری را تجربه کنند و هم می‌آموختند که ایستادن و نشست در دایره و خواندن شعر به نحوی متضمن نظم است. بنابراین، بعد از چند



جلسه آموخته بودند

که در ایجاد نظم در کلاس با صدا کردن همسالان خود و تشویق آن‌ها به شرکت در شعرخوانی و دیگر فعالیت‌ها مسئولیت‌هایی را بر عهده بگیرند. از سویی می‌توانستند ضمن یادگیری کلمات جدید به محیط اطراف خود دیدی موشکافانه داشته باشند.

در این میان، انتقادهایی از مدیر مهدکودک شنیده می‌شد مبنی بر اینکه «در این روش دیگر نمی‌توان بر کودکان کنترل داشت»، «و با این کار تمرکز کودکان کم می‌شود»، «فکر می‌کنید خواندن شعر برای آن‌ها الزامی است»، «چرا آن‌ها را به حیاط می‌برید» و «بهتر نیست آن‌ها در تمام مدت تدریس ساکت بنشینند و فقط خودتان شعرها را اجرا کنید».

این‌ها دست‌کم چند انتقاد اولیه به شیوه زبان‌آموزی «مبتنی بر تفکر» بوده است. سال‌هاست متخصصان آموزش زبان انگلیسی و نیز سوادآموزی فعالیت‌های آزاداندیشانه بی‌شماری را در مهدکودک‌ها انجام داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به تحقیقات دونالد گریوز^۱، مارگارت هیملی^۲ و خصوصاً ویوین ماریا واسکوئز^۳، اشاره کرد. آن‌ها با تغییر شیوه ارائه مفاهیم در قالب مفاهیم

به این پرسش که تا چه حد این روایت زبان‌آموزی از دیدگاه شما «آزاد اندیشانه» و مبتنی بر تفکر است و اصولاً این شیوه ارائه در خدمات آموزشی تا چه حد مبتنی بر گفتمان قدرت است؟ مهم‌تر از همه طرح این پرسش ضروری به نظر می‌رسد: آیا یادگیری زبان انگلیسی به‌خودی‌خود به‌عنوان یک «پرستیژ اجتماعی» در گفتمان جامعه ایرانی تعریف نشده است؟

پی‌نوشت‌ها

1. Donald Graves
2. Margaret Himely
3. Vivian Maria Vasquez

منابع

1. The importance of the act of reading. In: Mitchell C. Weiler K., 1991 Freire, P. eds. *Rewriting Literacy: Culture and Discourse of the Other*. New York: Bergin & Garvey.
2. *Bring Life into Learning: Create a Lasting Literacy*. 1999 Graves, D. H. Portsmouth: Heineman.
3. *Shared Territory: Understanding Children's Writing as Works*. 1991 Himely, M. New York: Oxford University Press.
4. *Negotiating Critical Literacy with Young Children*. London, 2004 Vasques, V. M. Lawrence Erlbaum Associates, Publishers

مرجع

<http://anthropology.ir/node/14202>

مرتبط با محیط سعی کرده‌اند با ارائه زبان آموزشی به عنوان عملکردی اجتماعی گفتمان کنترل را با قدرتمندسازی کودکان در ارائه سؤال و تفکر به چالش بکشند. «گفتمان کنترل»، «مواد درسی اجباری و از پیش تعیین شده» و «حالات اجباری اداره کلاس» مفاهیمی آشنا برای ما هستند و یادآور تجربیات و خاطراتی مشابه؛ بیان‌کننده شرایطی آشنا که در آن مفاهیم به‌صورت کاملاً بی‌ربط با شرایط اجتماعی و زندگی افراد به آن‌ها آموخته می‌شود. در این میان بازخورد والدین هم در خور تأمل است: «چرا کودک من در یادآوری کلماتی که به تازگی یاد گرفته است تعلل می‌کند؟» چرا نمی‌تواند به‌صورت خودجوش معادل انگلیسی کلمات را در مکالمات روزمره با من بیان کند؟» این در حالی است که چنین اتفاقی در ایران که زبان انگلیسی یک زبان خارجی محسوب می‌شود انتظاری بیهوده است. در اینجا به پرسش‌های ابتدای مقاله باز می‌گردیم. اصولاً چه ساز و کارهایی باعث ایجاد چنین رویکردهایی به مقوله زبان‌آموزی شده‌اند؟ کدام لایه‌ها و فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این رویکرد را ایجاد کرده‌اند؟ و پیش از آن پاسخ دادن